

گفت‌وگوی «جوان» با عباسعلی سعیدی پور از نیروهای امدادگر دفاع مقدس

# مجروح عراقی از رسیدگی خوب امدادگر ایرانی شرمنده شده بود

علیرضا محمدی



عباسعلی سعیدی پور در دوران دفاع مقدس

یکی از تصاویر معروفی که از دفاع مقدس به یادگار مانده، تصویر یک قایق با سرنشینانش در عملیات بدر است. «بدر» از بزرگ‌ترین عملیات برون مرزی کشورمان در جنگ تحمیلی است که در منطقه جغرافیای هور انجام گرفت. در فصول سرد سال و بارندگی‌ها، هور قابل قایقرانی بود و در فصول گرم، حالت باتلاقی می‌گرفت. جنگین در چنین شرایط سختی بود. لذا دو عملیات خیبر و بدر که به ترتیب در اسفندماه ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ انجام گرفتند، خونین و سخت بودند. عباسعلی سعیدی پور یکی از رزمندگان حاضر در عملیات بدر بود که به عنوان یک امدادگر خاطرات جالبی از آنجا دارد. او یکی از افراد حاضر در عکس معروف عملیات بدر است که در ادامه گفت‌وگوی مان با او، به ماجرای این عکس نیز می‌پردازیم.

چه سالی به جبهه رفتید؟ آن زمان چند سال داشتید؟  
 من متولد سال ۱۳۴۴ در فین کاشان هستم و سال ۱۳۶۰ در حالی که ۱۵- ۱۶ سال داشتم به جبهه رفتم. اوایل با لشکر ۲۷ و تیپ ۱۰ سپیدالشهدا(ع) و بعد از طریق دو لشکر ۱۴ امام حسین(ع) و ۸ نجف به جبهه اعزام شدم. هر زمانی هم که نیاز بود بالشکرهای دیگر اعزام می‌شدم. مثلاً یک مقطعی با لشکر ۷ درفول (۷ ولیعصر) به جبهه رفتم. تا پایان جنگ حدود ۵۷ ماه سابقه جبهه دارم.

در این گفت‌وگو قصد داریم بیشتر به مقطعی از حضورتان به جبهه بپردازیم که به عنوان امدادگر در عملیات بدر حضور داشتید و آن عکس معروف هم که مربوط به همین عملیات است. آن زمان از طریق کدام لشکر به جبهه رفتید و کجا مستقر بودید؟

من بسیجی لشکر ۸ نجف به فرماندهی شهید حاج احمد کاظمی بودم. در عملیات بدر سنگرم ما کنار آبگرفتگی هور و اولین سنگر امدادی قبل از خط مقدم بود. این مقر در یک تنگه‌ای بود که به دلیل حضور واحد ما به آن تنگه امدادگر می‌گفتند. هر کسی که در خط مقدم می‌شد، ابتدا او را به مقر ما می‌آوردند. آنجا گری می‌کردیم و زخم مجروح را می‌بستیم و اگر لازم بود سرم می‌زدیم و چون کنار آب بودیم، سریع به وسیله قایق‌ها مجروحان را به آن طرف هور که پایگاه امدادی مستقر بود، می‌رساندیم. در پایگاه امدادی هم دکتر بود و هم پرستار و هم امکاناتی داشتند که می‌توانستند مجروح را عمل کنند و بخیه بزنند و برای درمان بیشتر به شهرهای مختلف اعزام کنند. در همین منطقه شهیداحمد کاظمی را دیدم که آمده بود مثل یک نیروی ساده در جابه‌جایی مهمات کمک کند.

حاج احمد کاظمی آن موقع فرمانده لشکر بود، چطور شد که می‌آید و مثل یک نیروی عادی مهمات جابه‌جایی کند؟

یک روز در منطقه عملیاتی هور بودیم که یک قایق پر از مهمات آمد و سکاندارش گفت: بچه‌ها سریع بیایید اینجا را خالی کنیم. سمت راست و چپ ما بچه‌های لشکر ۲۷ و لشکر ۱۴ حضور داشتند. همه زرمنده‌هایی که آنجا بودند چه از لشکر ۸ نجف که خودمان بودیم، چه از بچه‌های لشکر ۲۷ و لشکر ۱۴ آمدند و یک زنجیره‌ای را تشکیل دادیم و مهمات را دست به دست تخلیه کردیم. همین طور که مشغول کار بودیم، دیدم یکی از نفرات چهره آشنایی دارد. ایشان بین بچه‌های همین زنجیره بود و مهمات را از نفر قبیل از خودش می‌گرفت و به نفر بعدی می‌داد. دقت که کردم دیدم حاج‌احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف است. یکپو انگار که دست خودم نبود دام زدم، بچه‌ها حاج احمد... حاج احمد، باقی هم متوجه حضور ایشان شدند و ناگهان همگی دست از کار کشیدیم و رفتیم برای دست دادن و رویبوسی کردن با حاج احمد. ایشان مخالفت کرد و گفت به جای خوش و بش بر گردید سرکار تان روز دتر مهمات را خالی کنیم. اما ما دست بردار نبودیم و کار خودمان را کردیم. (با ایشان مصافحه کردیم) شهید کاظمی نمونه‌ای از فرماندهان لایق دفاع مقدسی است که سمت و جایگاه باعث نمی‌شد مغرور شوند و اگر نیاز بود بدون هیچ ادعایی

می‌آمدند و مثل یک نیروی ساده کار می‌کردند. از شهید مهدی باکری و دیگر شهدای دفاع مقدس هم چنین خاطراتی نقل شده است. منتها من خودم شاهد اینار فرمانده لشکری چون شهید کاظمی بودم و این خاطره را هیچ گاه فراموش نمی‌کنم.

ماجرای آن عکس معروف چیست؟

یک یا دو روز بعد از ملاقات با حاج احمد، در همان منطقه بودیم که دیدم خمپاره‌های کنار آبراهه خورد و یک بنده خدایی از بچه‌های زرمنده افتاد روی زمین. تقریباً ۵۰ متری با من فاصله داشت. سریع دویدم طرفش و همزمان پرسیدم: برادر چی شد؟ اما ایشان جوابی نمی‌داد. رفتم و او را در آغوش گرفتم. یادم است که بادگیر توش بود. در اسفندماه قرار داشتیم و هوای منطقه سرد بود. همین طور که حالش را می‌پرسیدم سرش را بلند کرد و به آقا اباعبدالله الحسین(ع) سلامی داد. بعد سرش را روی سینه من گذاشت و به شهادت رسید. من نگاه کردم دیدم انگار ایشان هیچ زخمی ندارد. تعجب کردم که چطور به شهادت رسید. همین طور که دستم را به جسم آن شهید می‌کشیدم که ببینم کجاش مجروح شده، ناگهان سینه‌ام که پشش بود گرم شد و احساس کردم دستم از ناحیه کمر این شهید داخل رفت. دیدم یک ترکش بزرگ به کمرش خورده و یک قسمتی از تن شهید را کامل باز کرده است. طوری که دستم داخل زخم جا می‌گرفت. یک قایق آمد و از سکاندار خواستم تا پایکر شهید را ببرد. رویش را بوسیدم و کمک کردم تا پایکر را داخل قایق بگذاریم. در همین حالت یک عکس از ما عکس گرفت. من اصلاً حواسم نبود که این تصویر به ثبت رسیده است. بعد از پایان دفاع مقدس این عکس را دیدم و تازه آن موقع متوجه شدم که عکسی از آن صحنه گرفته شده است.

به عنوان یک امدادگر چه خاطراتی از حضور در مناطق عملیاتی دارید؟

یک روز در همان منطقه عملیاتی بدر مجروحی را آوردند. ایشان هر دو پایش از بالای زانو قطع شده بود. مجروح را روی یک سکوی نشاندند و من رفتم تا بانسمانی که در خط مقدم انجام گرفته بود، را باز کنم و مجدد زخم‌هایش را ببانسمان کنم. متوجه شدم این مجروح اصلاً ایرانی نیست، بلکه یک افسر ارشد ارتش عراق است. البته برای من فرقی نداشت که او ایرانی است یا نیروی اسیر دشمن. وظیفه‌ام به عنوان یک زرمنده مکتبی این بود که به باقی مجروح‌ها به زخم این بنده خدارسیدگی کنم. خلاصه نشستیم و با دقت

وقتی دو نفر همراه مجروح، او را روی زمین گذاشتند، ایشان بر گشت به همراهانش گفت: حالا که من را رساندند، یه سرریع بر گردید. خط و به دیگر بچه‌ها کمک کنیدا نمی‌شود که همراه هر مجروح و نفر دیگر هم برگردند عقب. آن وقت چه کسی خط را نگه دارد؟

بانسمان قبیلی را باز کردم و مجدد پنس گذاشتم و زخم‌هایش را بانسمان کردم. وقتی که من مشغول کار بودم، ایشان کف دستش را می‌بوسید و آن را روی سر من می‌کشید. نگاه‌های عجیبی هم داشت. انگار که از توجه من به عنوان یک نیروی امدادگر جبهه مقابل متعجب و شرمنده شده بود. بوسه‌هایی هم که به دستش می‌زد و روی سرم می‌کشید برای قدر دانی بود. من برای اینکه بهتر بتوانم زخم‌هایش را ببندم، شلوارش را خارج کردم و کنارش گذاشتم. بعد کار بانسمان را ادامه دادم. ایشان انگشترش را از دستش در آورد و به من داد. بوسه‌های به نگیب انگشتر زدم و دوباره دست خودم کردم. بعد محتویات جیب شلوارش را نگاه کردم. یک کیف داشت با عکس خاندانش و مقداری پول. کیف را به خودش دادم. ایشان پول‌ها را از کیف در آورد و به من داد. مجدد پول‌ها را داخل جیب یونیفرم‌م گذاشتم و کیفش

وقتی که من مشغول کار بودم، مجروح عراقی کف دستش را می‌بوسید و آن را روی سر من می‌کشید. انگار که از توجه من به عنوان یک نیروی امدادگر جبهه مقابل متعجب و شرمنده شده بود. بوسه‌هایی هم که به دستش می‌زد و روی سرم می‌کشید برای قدر دانی بود

راهم در همان جیب گذاشتم و به او اشاره کردم که کیف و محتویاتش را کجا گذاشته‌ام. کار بانسمان که تمام شد، بچه‌های دیگر آمدند و او را با برانکار بردند. همین طور که حملش می‌کردند، سرش را بر گردانده بود و با همان حالت خاصی که داشت، به من نگاه می‌کرد.

در مدت حضورتان به عنوان یک امدادگر، موردی پیش آمده بود که برای تان خاص تر یا عجیب‌تر از باقی موارد باشد؟

یکبار زرمنده مجروحی را آوردند که مثل همان اسیر عراقی، دو پایش قطع شده بود. تا آنجا که یادم است پای چپش از زیر زانو و پای راستش از بالای زانو قطع شده بود. ایشان بچه اسفهان بود. دو نفر هم همراهش آمده بودند تا او را به سنگر امداد برسانند. وقتی که آن دو نفر مجروح را روی زمین گذاشتند، ایشان بر گشت به همراهانش گفت: حالا که من را رساندید سریع برگردید خط و به دیگر بچه‌ها کمک کنیدا نمی‌شود که همراه هر مجروح دو نفر دیگر هم برگردند عقب. آن وقت چه کسی خط مقدم را حفظ کند... آن دو نفر برگشتند خط و به بانسمان این بنده خدارسیدگی کردم. با اینکه دو پایش قطع بود، اما انگار به من اشاره کرد که مجروحیت شدیدی دارد. هیچ آثاری از بی‌تابی در او نمی‌دیدم. کاملاً روحیه‌اش را حفظ کرده بود. اینکه شمامی گویند چه موردی برایم عجیب و خاص بود، رفتار همین مجروح بود. تا آنجا که حافظ‌ام یاری می‌کنند و گفتم پای چپش از زیر زانو قطع بود و پای راستش از بالای زانو، بچه‌های امدادگری که در خط مقدم بودند یکسری کارهای امدادی مثل باندپیچی‌های اولیه را انجام



سعیدی پور اولین نفر از راست در هنگام اعزام به جبهه

می‌داندند و مجروح را به مقر ما می‌فرستادند. ما هم چون کمی از خط فاصله داشتیم، با دقت و حوصله بیشتری به مجروح رسیدگی می‌کردیم. من باندپیچی پای چپ آن بنده خدا را باز کردم و مجدد آن را باندپیچی کردم. بعد که نوبت به پای راستش رسید دیدم خونریزی شدیدی دارد. قطعی پای راستش از بالای زانو بود و شاهرگش بریده شده بود. شاهرگ را پیدا کردم و آن را پانس بستیم. بعد باندپیچی کردم و یک سرم هم به ایشان وصل کردم. کارم که تمام شد او را داخل قایقی گذاشتم و خودم همراهش به پایگاه امدادی که آن طرف آب بود رفتم. آنجا مجروح را تحویل دکنتر دادم. خدمه پایگاه امدادی همین کار ما را تکرار می‌کردند. یعنی بانسمان را مجدداً باز می‌کردند و اینبار عمل یا بخیه‌ای نیاز داشت می‌زدند و کارهای بیشتری روی زخم انجام می‌دادند. دکتر که زخم پای راست مجروح را باز کرد، دید پنس روی شاهرگش بسته شده. هیجان زده پرسید: کی این کار را کرده‌؟ گفتم: کار من بود. دکتر گفت از کجا می‌دانستی باید همچین کاری بکنی. گفتم حس زدم باید جلوی خونریزی شاهرگش را بگیرم و فکرم به همین کار رسید. دکتر چند نفر دیگر از پزشکان و پرستاران پایگاه را صدا زد و گفت ببینید این امدادگر نوجوان چقدر خوب زخم این مجروح را بسته است. اگر این کار را نمی‌کرد، این مجروح با خونریزی که داشت تا همین جا دوام نمی‌آورد.

گویا شما یک کتاب در خصوص شهدای منطقه خودتان، فین کاشان، نوشته‌اید. فین چند شهید دارد؟

منطقه ۶۲ شهید دارد. ۶۰ شهید که از برادران هستند مربوط به دفاع مقدس می‌شوند. دو شهید دیگر که خانم هستند یکی به نام شهیده عصمت صالحی در بمباران فین کاشان به شهادت رسیده و محترم بانو سادات قاضیان هم از شهدای اجمعه مسجد گوهرشاد است که توسط مأموران رضا شاه پهلوی به شهادت رسیده است. این کتاب که در قطع وزیری و تصاویر رنگی است سال گذشته با حضور مسئولان شهری فین کاشان رونمایی شد و در آن سعی کردم اطلاعات و تصاویر شهدای این منطقه را به انتشار برسانم. یک کتاب دیگر هم از زندگینامه شهید جواد نجیبیان است که آن را هم بنده به رشته تحریر در آوردم.

شهید نجیبیان هم زرم‌تان بود؟

بله، افتخار دارم که در مقاطعی از حضور در دفاع مقدس هم زرم ایشان بودم. آقا جواد سال ۶۱ در عملیات رمضان به شهادت رسید. در فعالیت‌های مذهبی مثل برگزاری کلاس‌های قرآن و مسائل فرهنگی و دینی پیش قدم بود و همه این فعالیت‌ها را هم با هزینه شخصی‌اش انجام می‌داد. وقتی که کتاب شهدای فین کاشان رونمایی شد، چند نسخه از آن را بردیم و به خانواده شهدا تقدیم کردیم. شهید نجیبیان والدینش فوت کرده‌اند. برادرش هم چند سال قبل در موسم حج و با لباس احرام فوت کرد. پسر آن مرحوم (برادرزاده شهید) در دیداری که داشتیم از من خواست کتاب عمومی‌ش شهید نجیبیان را بنویسم و بنده هم پذیرفتم. حدود یکسال صرف جمع‌آوری خاطرات و تصاویر شهید شد و شکر خدا این کتاب هم به مرحله نشر رسید تا‌ای دینی به هم‌زهمان شهید جواد نجیبیان کرده باشیم.

۵				۹	۷
					۳
			۷		
			۹		
				۲	۹
			۴	۳	
					۵

## جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

## جدول کلمات متقاطع

با سخ جدول شماره ۶۶۱۴

۱	ب	ا	۷	د	۸	۳	۱	۱
۲	۸	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۳	۷	۱	۸	ب	۱	۳	۱	۱
۴	۸	۱	۳	۱	۳	۱	۱	۱
۵	۱	۳	۷	۸	۳	۱	۱	۱
۶	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۷	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۸	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۹	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۰	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۱	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۲	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۳	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۴	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱
۱۵	۳	۷	۱	۳	۱	۳	۱	۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
س	و	ن	ا	ی	ف	ا	ی	ا	ی	س	و	ن	ا	ی
ل	ا	ی	ن	ج	ل	ب	ا	د	ز	ی	ک	و	ل	ا
م	خ	ش	م	د	م	س	ا	ی	ا	غ	ا	ب	ز	ا
ا	ر	م	د	ه	و	ش	م	و	ی	م	ب	م	ا	ب
ن	ب	ل	ع	ا	ی	ر	ا	ک	ر	د	ل	م	ا	م
غ	و	ج	ا	ی	ل	م	و	م	ی	ا	ی	و	س	ی
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز	ج	ا	ی	ر	ا	د	د	ن	د	د	د	د	د	د
ا	ب	س	ج	ا	ز	ن	ا	ی	م	ه	ر	ا	ا	ا
و	س	ی	م	ج	ی	ن	م	ل	م	ل	ل	ل	ل	ل
ز														